



نگاهی به ادبیات کودک از پنجره‌های دیگر خطابه‌ای در نکوهش ریاکاری و ستایش نقد

■ علی اصغر سیدآبادی

«ادبیات کودک ما ادبیاتی ریاکار است». البته این حکمی کلی است و نمی‌توان تمام نحله‌ها و گرایش‌های ادبیات کودک ایران را با آن توصیف کرد، اما این توصیف برای «جریان غالب»، توصیفی بی‌راه نیست. البته وقتی از

جریان غالب سخن می‌گوییم، لزوماً منظورمان «جریان مؤثر» نیست. اتفاقاً جریان غالب در ادبیات کودک ایران، جریان مؤثری نیست و بیش از آن که حامل کیفیتی تابناک باشد، حامل کمیتی اسفناک است؛ کمیتی برآمده از تلقی نهادهای مؤثر جامعه (خانواده، مدرسه، حکومت و...) درباره کودکان.

در مهمانی‌های خانوادگی، نشستن پای صحبت کسانی که مدام از نیکوکاری‌هایشان گزارش می‌دهند، برای ما دلچسب نیست. کسی که مدام فهرست کارهای خوب روزانه‌اش را به رخ می‌کشد، چندان مورد پسند نیست. حتی از سخنان کسی که پیوسته از نیکوکاری‌های این و آن گزارش بدهد و فهرست کارهای خوب دیگران را

ناسزا بلدند، نه شیطنت می‌کنند و نه به بزرگ‌ترها بی‌احترامی، نه به سوی کارهای بد می‌روند، نه... و هزار نه دیگر و البته مقابل‌شان هم شیاطینی هستند که همه این کارها را می‌کنند، اما فقط می‌دانیم که این کارها را می‌کنند و از تردیدهای ذهنی‌شان و دلایل‌شان و از جزییات کارهای‌شان بی‌خبریم. همان دعوی قدیمی اهورا و اهریمن؛ با این وصف که جزء به جزء کارهای اهورا توضیح داده می‌شود، اما از اهریمن جز در واکنش به اهورا جزییاتی نمی‌بینم. سرانجام هم به کوری چشم

● ادبیات کودک ما آکنده از گزارش‌های نیکوکاری است. ادبیات کودک ایران از این منظر، به گزارش‌ها و سخنرانی‌های بنیادهای خیریه شباهت دارد و کارکردش نیز همان است؛ تبدیل کودکان به افرادی خیر

دشمن، اهورا بر اهریمن غلبه می‌کند و این جنگ تاریخی برای چند صد هزارمین بار به خیر و خوشی سپری می‌شود.

این شخصیت‌هایی که در این ادبیات آفریده می‌شوند، در زندگی واقعی البته حضور پرنرنگی ندارند، ولی تا دل‌تان بخواهد شخصیت‌هایی در زندگی واقعی حضور دارند که در داستان‌ها حضور پر رنگی ندارند. این شخصیت‌ها نه فرشته‌اند و نه شیطان؛ انسانند و سرشته از خودخواهی و دگرخواهی، خوبی و بدی و... هر کدام به رنگی و هر کدام با شخصیتی.

ارائه کند نیز استقبال چندانی نمی‌کنیم. در عوض، معمولاً در این مهمانی‌ها سخن از شیطنت و حتی شلوغ‌کاری، پرترفدار است و آنانی را که سرافرازانه از شیطنت‌های‌شان می‌گویند، بیش‌تر می‌پسندیم. آیا این بدان معنی است که ما همگی در ارزش‌گذاری کارهای خوب و بد دچار مشکل شده‌ایم؟ آیا هیچ یک از ما به انجام کارهای خوب علاقه‌ای نداریم و کارهای بد را بیش‌تر دوست داریم؟ شاید در سخنان آن‌که از شیطنت‌هایش می‌گوید، بهره بیش‌تری از صداقت و حقیقت می‌یابیم؟ ممکن است گزارش‌های نیکوکاری را آمیخته با ریاکاری ببینیم و در سخنان آن‌که از شیطنت‌هایش می‌گوید، چیزی چون دریدن پرده‌های ریاکاری را؟ پاسخ سراسستی به این پرسش‌ها نمی‌توان داد و نمی‌توان همه را یکسان انگاشت و با پیچیدن نسخه‌ای همگانی، این پرسش‌ها را از میان برداشت. با وجود این و علی‌رغم این‌که پاسخ‌های روشنی برای این پرسش‌ها نیست، یک نکته بسیار روشن است. ادبیات کودک ما آکنده از گزارش‌های نیکوکاری است. ادبیات کودک ایران از این منظر، به گزارش‌ها و سخنرانی‌های بنیادهای خیریه شباهت دارد و کارکردش نیز همان است؛ تبدیل کودکان به افرادی خیر.

بحث اصلاً این نیست که نباید مفاهیم عالی اخلاقی را به کودکان منتقل کرد، بلکه بحث درباره چگونگی این «انتقال» است. بحث این نیست که نباید درباره نیکوکاری و نیکوکاران سخن گفت، بلکه در چگونگی سخن گفتن است؛ سخن گفتنی که به «ریا» پهلوی نزنند.

ادبیات کودک ما، کارخانه ساخت شخصیت‌هایی فرشته‌گونی است که نه فحش و

واکنشی به ریاکاری تلقی شود. اگر بشود وظیفه‌ای برای نقد تعیین کرد، بدون تردید این کار در خلا صورت نخواهد گرفت و محدود به چارچوب‌های زمانی و مکانی خواهد بود و متأثر از شرایطی که موضوع نقد را در بر گرفته است. تعیین وظیفه برای نقد، حالتی انضمامی خواهد داشت و این وظیفه در شرایط کنونی، چیزی جز دریدن پرده‌های ریا نیست و نخواهد بود.

بگذارید برای این‌که به طرفداری از «نقد تجویزی» متهم نشوم و در این دام گرفتار نیایم، از زاویه‌ای دیگر موضوع را پی بگیرم. نقد در حوزه ادبیات کودک ایران، اگر نقدی روشمند و به سامان باشد، خود به خود واکنشی خواهد بود به همان ریاکاری پیش گفته و خود به خود کاری روشنفکرانه خواهد بود؛ اگر روشنفکری را به مثابه فعالیت تعریف کنیم.

نقد ادبیات کودک می‌تواند با نقد کلیشه‌هایی بی‌اغز که ادبیات کودک را در بر گرفته است؛ کلیشه‌هایی که بر ساخته همان ریاکاری‌اند. نقد ادبیات کودک می‌تواند در تطبیق شخصیت‌های داستانی با شخصیت‌های واقعی، برده‌هایی دیگر از این ماجرا را کنار بزند. نقد ادبیات کودک می‌تواند بر زوایای تاریک‌تری از این ماجرا نور بتاباند و با توصیف آن چه هست، کژی‌ها و کاستی‌ها را در دیدرس ما قرار دهد.

نقد گاهی می‌تواند دفاعیه‌ای باشد به وکالت از شخصیت‌های منفی داستان‌ها و گاهی می‌تواند غیبت شخصیت‌ها و مفاهیم و پدیده‌ها را برملا کند. مثلاً در داستان‌های نوجوانان و کودکان ایرانی، «شیطنت» یکی از بزرگ‌ترین غایب‌هاست.

نقد اگر نقدی اخلاقی نباشد، در هر زمینه‌ای

سیاه و سپید دیدن شخصیت‌های داستانی در ادبیات کودک ما، معمولاً با گفتن چنین جمله‌ای توجیه می‌شود: «مخاطبان ما کودکانند». چون چنین است، باید مواظب بود؛ مواظب بدآموزی و بدآموزی و بدآموزی. حتی معتقدند که این بدآموزی، در عرصه زبان و دستور زبان هم می‌تواند بروز کند و بنابراین، نباید جز به هنجار گذشتگان نوشت؛ نه از نظر محتوا و نه از نظر زبان.

به عبارت دیگر، ریاکاری پا را از دایره محتوا بیرون گذاشته و فرم ادبیات کودک را نیز تحت تأثیر

● ریاکاری پا را از دایره محتوا بیرون گذاشته و فرم ادبیات کودک را نیز تحت تأثیر قرار داده است. زبان بهداشتی،

موضوع‌های بهداشتی و

شخصیت‌های بهداشتی، سر

جمع ادبیاتی بهداشتی و

پاستوریزه را شکل می‌دهد که

در آن فرمول‌هایی مشخص، فرم

را معین می‌کنند

قرار داده است. زبان بهداشتی، موضوع‌های بهداشتی و شخصیت‌های بهداشتی سر جمع ادبیاتی بهداشتی و پاستوریزه را شکل می‌دهد که در آن فرمول‌هایی مشخص، فرم را معین می‌کنند.

نقد؛ واکنشی به ریاکاری

از این منظر «نقد» در ادبیات کودک ایران، اگر نقدی در چارچوب همان گفتمان نباشد، می‌تواند

که بحث کند، واکنشی است به این ریاکاری. نقد اخلاقی نیز به این دلیل نمی‌تواند کاری از پیش برد که خود «اخلاقی» نیست؛ زیرا تعیین بد و خوب دیگران را نمی‌توان جزو کارهای خوب به حساب آورد و نقد اخلاقی، با تعیین گزاره‌های «خوب» و «بد» و طرفداری از «خوب» پیش می‌رود و اتفاقاً نقد ادبی در شرایطی که ادبیات کودک ما با آن روبه‌روست، کاری اخلاقی است.

شورش به جای نقد

با این همه، باید این نکته را روشن کنیم که وقتی از نقد سخن می‌گوییم، منظورمان چیست؟ آیا هر سخنی درباره ادبیات را می‌توان نقد خواند؟ پیش‌فرض اولیه نقد این است که تمام متون، نقدپذیرند و این بدین معنی است که هر «نقد»ی نیز از «نقد» مصون نیست و در معرض نقد دیگران است. این پیش‌فرض در عمل نیز ویژگی‌هایی بر نقد تحمیل می‌کند و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها «ابطال‌پذیری» گزاره‌های نقد است. گزاره‌های نقد باید قابل ابطال و اثبات باشد تا بتواند در معرض نقد دیگران قرار بگیرد. البته این بدین معنی نیست که نمی‌توان درباره آثار ادبی به گونه‌ای دیگر سخن گفت. شاید حتی به تسامح نام «نقد» را هم بتوان بر نوشته‌هایی به گونه‌ای دیگر نیز گذاشت، اما فقط آن نوع نقدی را می‌توان واکنشی به ریاکاری نهفته و آشکار در ادبیات کودک ایران دانست که چنین ویژگی‌ای داشته باشد. در این صورت، نقد واجد سخن نهایی نیست و سخنان نهایی از تعامل و برخورد سخنان مختلف و آن هم توسط افراد مختلف شکل می‌گیرد. با این همه، در ماه‌های اخیر نوعی نقد بر ادبیات کودک نیز مطرح شده است که اصل این

ادبیات را زیر سؤال می‌برد. این نوع نقد در دنیای غرب بی‌سابقه نیست و بر آن اساس برخی از کارشناسان، «ادبیات کودک» را ناممکن می‌دانند. در این نوع نقد که با تسامح، اسم آن را می‌توان «نقد شورشی» یا «نقد انقلابی» گذاشت، برخی دوستان منتقد گفته‌اند که باید «تولید ادبیات کودک را به خود کودکان واگذاشت».

به نظرم این نقد نیز نمی‌تواند واکنشی به آن ریاکاری باشد؛ اگرچه به گمانم در واکنش به همان ریاکاری شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، چون با

● نقد در حوزه ادبیات کودک ایران، اگر نقدی روشمند و به سامان باشد، خود به خود واکنشی خواهد بود به همان ریاکاری پیش‌گفته و خود به خود کاری روشنفکرانه خواهد بود؛ اگر روشنفکری را به مثابه فعالیت تعریف کنیم

پیشنهادی شورشی، اصل موضوع را منتفی می‌کند، راه را بر هر نوع گفت‌وگویی می‌بندد. این پیشنهاد اما با اشکال‌های روشی نیز روبه‌روست. این پیشنهاد، ضمن این‌که پیشنهادی رمانتیک و غیرقابل اجراست، بر جدال میان «کودک - بزرگسال» تکیه دارد که پیش از هر چیز، برای اثبات آن باید این جدال توصیف و اثبات شود. این جدال چه قدر واقعی است؟ بحث از به رسمیت شناختن دوره کودکی و به تبع آن حقوق کودکان، بحثی تازه نیست، اما نگاهی به سیر

نمی‌تواند نافی حق بزرگسال برای سخن گفتن باشد. این نوع نقد اگر از منش شورشی - انقلابی خود که اتفاقاً منجر به حذف آن می‌شود، دست بردارد، می‌تواند نقدی بر غیبت صدای کودکان در ادبیات کودک باشد و اگر چنین باشد، واکنشی است به ریاکاری پیش گفته؛ زیرا صدای کودکان، صدایی است علیه هر نوع ریاکاری.

گذشته از این، نقد شورشی - انقلابی، یکی از مهم‌ترین کارکردهای ادبیات کودک را از آن می‌گیرد.

تاریخی آن نشان می‌دهد که این ماجرا بیش از آن‌که در چارچوب جدال «کودک - بزرگسال» پیش رفته باشد، در چارچوب جدال میان عده‌ای از بزرگسالان با عده‌ای دیگر از بزرگسالان پیش رفته است. به عبارت دیگر، مدافعان حقوق کودکان، لزوماً کودکان نیستند.

از سوی دیگر، «سخن گفتن بزرگسالان با کودکان» که توصیف این دوستان درباره ادبیات کودک است، خود به خود واجد کدام ویژگی منفی است که باید از میان برداشته شود؟ ضرورت

● نقد می‌تواند از حضور همه

صداها در ادبیات کودک

پاسداری کند و می‌تواند ناظر و

نگهبان خصلت گفت‌وگویی

ادبیات کودک باشد. وقتی

ادبیات کودک خصلت

گفت‌وگویی بیابد، ریاکاری از

میان می‌رود؛ زیرا ریاکاری

محصول سخن گفتن یک طرفه

است و در یک گفت‌وگوی جمعی

که هر کس در معرض نقد و نظر

دیگری است، ریاکاری

نمی‌تواند شکل بگیرد

«سخن گفتن کودکان با کودکان» و «سخن گفتن کودکان با بزرگسالان»، نمی‌تواند نافی ضرورت «سخن گفتن بزرگسالان با کودکان» باشد. به عبارت دیگر، حق کودک برای سخن گفتن

ادبیات کودک و گفت‌وگوی نسلی

ماریو بارگاس یوسا در مقاله‌ای با عنوان «چرا ادبیات؟»، به موضوع مهمی اشاره می‌کند که برای ما نیز حائز اهمیت است. او می‌گوید:

«در دوران تخصصی شدن دانش زندگی می‌کنیم و این به سبب تکامل حیرت‌انگیز علم و تکنولوژی است و نیز نتیجه تقسیم دانش به شاخه‌ها و بخش‌های بی‌شمار. این روند فرهنگی به احتمال زیاد، در سال‌های آینده شتاب خواهد گرفت. بی‌گمان تخصصی شدن فایده‌های بسیار دارد. ژرفکاوی‌های بیش‌تر و تجربیات غنی‌تر را میسر می‌کند و در واقع عامل محرکی برای پیشرفت است، اما پیامدهای ناگوار نیز دارد؛ چرا که آن خصایص مشترک فکری و فرهنگی را که به مرد و زن امکان همزیستی، ارتباط و احساس همبستگی می‌بخشد، از میان برمی‌دارد. تخصصی کردن، به نحو تفاهم اجتماعی و به تقسیم انسان میان تکنسین‌ها و متخصصان می‌انجامد. تخصصی کردن دانش، ملازم با زبان‌های اختصاصی و رمزیایی بیش از پیش محرمانه است؛ زیرا اطلاعات بیش از پیش اختصاصی و بخش‌بخش می‌شود...»

او ادامه می‌دهد:

«در زمانه ما علم و تکنولوژی نمی‌توانند نقش

وحدت بخشی داشته باشند و این دقیقاً به سبب گستردگی بی‌نهایت دانش و سرعت تحول آن است که به تخصصی شدن و ابهامات بسیار می‌انجامد. اما ادبیات از آغاز تاکنون و تا زمانی که وجود داشته باشد، فصل مشترک تجربیات آدمی بوده و خواهد بود و به واسطه آن، انسان‌ها می‌توانند یکدیگر را بازشناسند و با یکدیگر گفت‌وگو کنند و در این میان تفاوت مشاغل، شیوه زندگی، موقعیت جغرافیایی و فرهنگی و احوالات شخصی تأثیری ندارد. ادبیات به تک تک افراد با همه ویژگی‌های فردی‌شان امکان داده از تاریخ فراتر بروند. ما در مقام خوانندگان سروانتس، شکسپیر، دانتته و تولستوی یکدیگر را در پهنه گسترده مکان و زمان درک می‌کنیم و خود را اعضای یک پیکر می‌یابیم؛ زیرا در آثار این نویسندگان، چیزهایی می‌آموزیم که سایر آدمیان نیز آموخته‌اند و این همان وجه اشتراک ماست، به رغم طیف وسیعی از تفاوت‌ها که ما را از هم جدا می‌کند. برای ایمن داشتن انسان از حماقت، تعصب، نژادپرستی، تفرقه مذهبی و سیاسی و ناسیونالیسم انحصارطلبانه، هیچ چیز از این حقیقت که در آثار ادبی بزرگ آشکار می‌شود، مؤثرتر نیست: «مردان و زنان همه ملت‌ها در هر کجا هستند، در اصل برابرند و تنها بی‌عدالتی است که در میان آنان بذور تبعیض و ترس و استثمار می‌پراکند» (ماریو بارگاس یوسا، چرا ادبیات؟، عبدالله کوثری، انتشارات لوح فکر ۱۳۸۴، صفحه ۱۴).

این کارکرد ادبیات را می‌توان در ادبیات کودک نیز پیگیری کرد. فقدان خصایص مشترک و ناهم‌زمانی که پیامد آن است، میان بزرگسالان و کودکان نیز نه تنها وجود دارد که از جنبه‌هایی عمیق‌تر هم است. شکاف عمیق میان کودک - بزرگسال را چگونه می‌شود پر کرد؟ طبیعی است که سخن گفتن یک طرفه، چه گوینده کودک باشد، چه بزرگسال، این شکاف را پر نمی‌کند، اما این شکاف لزوماً شکافی ناشی از «جدال» نیست. پر

کردن این شکاف، جز به مدد گفت‌وگو ممکن نیست؛ گفت‌وگویی که در آن صداهای مختلف شنیده شود. ادبیات کودک می‌تواند حامل این گفت‌وگو باشد. ادبیات کودک اگر خصلت گفت‌وگویی پیدا کند و به فضایی برای گفت‌وگو تبدیل شود، می‌تواند در پر کردن شکاف کودک - بزرگسال مؤثر باشد. در این صورت، نیازی نیست با رویکردهای انقلابی - شورشی برای تقویت یکی، دیگری حذف شود و این مدار ناقص، به گونه‌ای دیگر باز تولید گردد.

● ادبیات کودک اگر خصلت گفت‌وگویی پیدا کند و به فضایی برای گفت‌وگو تبدیل شود، می‌تواند در پر کردن شکاف کودک - بزرگسال مؤثر باشد. در این صورت، نیازی نیست با رویکردهای انقلابی - شورشی برای تقویت یکی، دیگری حذف شود و این مدار ناقص، به گونه‌ای دیگر باز تولید گردد

اما چگونه ادبیات کودک می‌تواند خصلت گفت‌وگویی پیدا کند؟ پاسخ به همین پرسش است که این بخش را به بحث ما پیوند می‌زند. گفت‌وگو مستلزم به رسمیت شناختن طرفین گفت‌وگوست. با کسی می‌توان به گفت‌وگو نشست که تو را به رسمیت بشناسد و از پیش تمام «حق»

● ضرورت «سخن گفتن

کودکان با کودکان» و «سخن

گفتن کودکان با بزرگسالان»،

نمی‌تواند نافی ضرورت «سخن

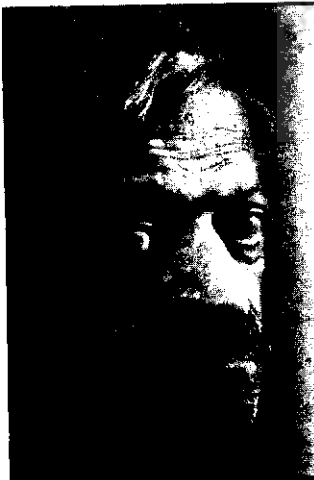
گفتن بزرگسالان با کودکان»

باشد

حقوقی برای طرفین ایجاد می‌کند و نتیجه آن، برخورداری از «موضع برابر» در آغاز گفت‌وگوست. شرط دیگر حضور همه صداهاست. این بدین معنی نیست که در هر اثر ادبی همه صداها وجود داشته باشد که غیرممکن است، اما در کلیت ادبیات کودک وقتی گفت‌وگو، گفت‌وگویی کامل خواهد بود که همه صداها در آن حضور داشته باشند.

نقد می‌تواند از حضور همه صداها در ادبیات کودک پاسداری کند و می‌تواند ناظر و نگهبان خصلت گفت‌وگویی ادبیات کودک باشد. وقتی ادبیات کودک خصلت گفت‌وگویی بیابد، ریاکاری از میان می‌رود؛ زیرا ریاکاری محصول سخن گفتن یک طرفه است و در یک گفت‌وگوی جمعی که هر کس در معرض نقد و نظر دیگری است، ریاکاری نمی‌تواند شکل بگیرد.

را در جیب‌های خود جست‌وجو نکند و حداقل احتمال بدهد که بهره‌ای از حقیقت نیز در نزد طرف مقابل باشد. پس نخستین شرط خصلت گفت‌وگویی بخشیدن به ادبیات کودک، این است که هم «کودک» به عنوان موجودی مستقل به رسمیت شناخته شود و هم بزرگسال و طبیعی است که به رسمیت شناختن هر کدام، مسئولیتی و



به نام پروردگار باقی

درگذشت م. آزاد (محمود مشرف تهرانی) نویسنده و شاعر برجسته حوزه کودک و نوجوان را به همراهان تسلیت می‌گوییم و برای آرامش روحش دعا می‌کنیم.

پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان